



ضمیمه مطالعات تاریخی
سرگذشت ظل السلطان پس از مشروطیت

سرگذشت ظل السلطان پس از مشروطیت

○ عبدالمهدی رجایی

۶۹

اشاره

مسعود میرزا ملقب به ظل السلطان ، چهارمین فرزند ناصرالدین شاه ، به سال ۱۲۶۶ ق زاده شد. به سبب مرگ برادران بزرگ تر ، فرزند ارشد شاه به شمار می رفت . مادر ظل السلطان ، عفت السلطنه از طایفه قاجار نبود ، از این رو ناصرالدین شاه فرزند دیگرش مظفرالدین میرزا را به ولیعهدی برگزید. او سه سال از ظل السلطان کوچک تر بود.

مسعود میرزا با لقب یمین السلطنه در یازده سالگی به حکومت مازندران فرستاده شد. پس از آن سه بار به حکومت فارس و سه بار نیز به حکومت اصفهان منصوب شد که آخرین بار از ۱۲۹۱ تا ۱۳۲۵ ق حکمرانی او بر اصفهان ۳۴ سال به طول انجامید. در این مدت به طور مستمر و هر ساله بر حوزه فرمانفرمایی او افزوده می شد به طوری که تا سال ۱۳۰۵ حدود یازده ایالت و تقریباً تمامی خاک جنوب و غرب کشور از فارس تا یزد و نیز کرمانشاه را زیر فرمان خود داشت . قدرت روزافزون و ارتش نیرومندی که برپا کرده بود هم روسها و هم ناصرالدین شاه را به وحشت انداخت . به طوری که در ۱۳۰۵ از حکمرانی بر تمام ولایات جز اصفهان معزول شد. اما پس از مدتی توانست حکومت یزد سپس محلات و گلپایگان را دوباره به دست آورد. ظل السلطان ابتدا به مقام ولیعهدی چشم دوخته بود چرا که خود را از برادر علیش ، مظفرالدین میرزا ، کمتر نمی دانست . وقتی این تلاشها به نتیجه نرسید در پی

دست یابی به مقام وزارت جنگ به جای برادرش کامران میرزا برآمد که این کوشش نیز ناکام ماند.

ظل السلطان نمونه حکمران مستبد شرقی بود که خصایص متفاوت و گاه متضادی از خود بروز می داد. از یک سو در ستمگری و طماعی ضرب المثل اقران بود و از سوی دیگر در حکومت فارس نخستین روزنامه خارج از پایتخت، فارس را دستور انتشار داد؛ کاری که در حکومت اصفهان نیز بدان مبادرت کرد و روزنامه فرهنگ اصفهان، حاصل این تمایل اوست. در میان شاهزادگان قاجار بیش از همه، روزنامه های خارجی را مطالعه می کرد و بیش از دیگران به حوادث جهان علاقه نشان می داد.^۱ در دوره ای از حکمرانی اش به تعمیر و مرمت ابنیه تاریخی علاقه نشان می داد و در دوره ای دیگر دستور تخریب آنها را صادر می کرد. وقتی، نخستین مدرسه به سبک جدید را بعد از دارالفنون در اصفهان دایر کرد و «مدرسه همایونی» نام نهاد و وقتی دیگر پس از دو سال، دستور بستن آن را داد یا بستن آن را به دیده اغماض نگریست.^۲ او در خاطراتش که یک سال پیش از مشروطیت منتشر شد، بر لزوم حکومت پارلمانی اشاره دارد و منافع آن را برشمرده^۳ ولی خود نمونه عملی حاکم مستبد بود.^۴

چنین شخصیتی اکنون با واقعیت سهمگینی به نام انقلاب مشروطیت مواجه شده است. این مقاله کنشهای ظل السلطان در مواجهه با نظام مشروطه و سرگذشت او را پس از برقراری مشروطیت، بیشتر از منابع مطبوعاتی بررسی کرده است.

ظل السلطان در آغاز مشروطه

ظل السلطان در بدو مشروطیت سی و چهارمین سال حکومتش بر شهر اصفهان را سپری می کرد. در طی این مدت رابطه ای توأم با رقابت و دوستی با علما و بزرگان اصفهان داشت. به گونه ای که دو طرف مراقب یکدیگر بودند. این فضا موجب تکثر قدرت شده بود. روزنامه ندای وطن پس از عزل وی از حکومت نوشت:

پولتیک اصفهان در سی و دو - سه ساله حکومت شاهزاده ظل السلطان مجزی از پولتیک سایر بلدان است و افراد اهل علم در دوره سابقه صاحب نفوذ خاصی بوده و هستند. اسلوب رفتار اجزای ایالت با آنها عنوان دوستی و رفاقت بوده نه اسلوب فرمانفرمایی و حکومت. رعایای اصفهان همه صاحب ثروت و بستگی به یکی از مبادی عالیه دارند و به محض آنکه فی الجمله تعدی از کسان حکومت ملاحظه نمایند فوراً در مسجد شاه هجوم می نمایند. مجلس ملی اصفهان به واسطه عضویت رؤسا، از علما و اعظام تجار، در کمال قوت و قدرت است و وقعی

به حکومت مستبد نمی گذارد.^۵

رابطه ظل السلطان و مشروطه اصفهان را می توان در منحنی این بده بستان قدرت بررسی کرد. نویسندگان تاریخ مشروطه اصفهان عموماً سمتی از این منحنی را دیده اند و سوی دیگر آن، که روی آوردن دوباره مردم اصفهان به ظل السلطان و تقاضای نایب السلطنه شدن او، از دید آنان پنهان مانده است. عده ای دیگر به غلط پنداشته اند که تشکیل انجمن ولایتی اصفهان اصولاً برای مقابله و ضدیت با قدرت ظل السلطان بوده است. نگاه نزدیک تر، و واقعیتهای دیگری را نشان می دهد. ظل السلطان به تاریخ ۶ ذی قعدة ۱۳۲۴ دستور برپایی انجمن ولایتی اصفهان را صادر کرد. این دستور چه از روی اجبار و چه اختیار، به معنی پذیرش جریان مشروطیت در حوزه حکومتی اش بود. جریانی که در گام نخست، حاکمیت بلامنزاع او را بر اصفهان به چالش می کشید. در مجمعی که از بزرگان اصفهان تشکیل شد، شاهزاده در نطق افتتاحیه آن پس از اشاره به آیه و امرهم شوری بینهم گفت:

اتفاق دولت با ملت است که افراد رعیت و اهل مملکت را هواخواه پادشاه می نماید و متابعت ملت با دولت است که ترقیات فوق العاده برای فرد فرد می بخشاید و روز به روز بر آبروی مملکت می افزاید.

وی دولت ژاپن را محصول این اتحاد می دانست:

دولت ژاپن در سی و اند سال، مسافت قرون و اعصار را پیمود که به چشم خودمان دیدیم و فهمیدیم که طی الارض نداشت. معجزی هم از خود به یادگار نگذاشت. اما از راه کار برآمد و از طریق علم و دانایی رفت.

او ضمن اشاره به ملت ایران می گوید: «معلوم است که مایه هوش و فراست اهل ایران تا چه پایه است و اگر از راه درست برویم این طفل یک شبه ره صدساله می رود.» و به همه توصیه کرد: «هر یک از شماها و من به قدری که بتوانیم و از عهده برآیم تکلیف خود را در استحکام قوایم این بنای شریف به جا آریم.»^۶

در فضایی که همه بازیگران، چشم به سطوح بالایی تحولات یعنی مشارکت مردم در سیاست دوخته بودند، گوینده این سخنان با عمق بیشتری به مشروطیت و پیامدهای آن، یعنی پیشرفتهای علمی و فنی نظر داشته است.

همین بصیرت و همراهی نظری بود که طلوع مشروطیت در اصفهان را آسان کرد و چنان که آغاز کار اصفهان مانند تبریز و رشت به اعتراض و تحصن مشروطه خواهان در کنسولگری بیگانه نکشید.

وی یک ماه بعد به اعضای انجمن ولایتی، که اظهار یأس کرده بودند، نوشت: «به خدای احد

واحد قسم است اول کسی که همه چیزش را در این راه می خواهد صرف کند شخص من هستم.^۷

عزل ظل السلطان از حکومت اصفهان

ظل السلطان در ۱۶ ذی حجه ۱۳۲۴/۳۱ ژانویه ۱۹۰۷ از اصفهان به قمشلو نقل مکان کرد تا در نوزدهم آن ماه برای شرکت در جشن تاجگذاری محمدعلی شاه، به طرف تهران حرکت کند. او میرزا سلیمان رکن الملک، نایب الحکومه را به جای خود نهاد.^۸ ظل السلطان در ۲۳ ذی حجه طی تلگرافی رسیدنش را به تهران اطلاع داد و «از همگی احوال پرسی» کرد.^۹ روزنامه ارگان انجمن با نقل این خبر نوشت: «واقعاً وجود مبارکش برای اهالی اصفهان مغتنم و موجب هزار گونه تشکر است... این وجود مقدس با کمال میل در ایجاد انجمن ملی و انتخاب و کلاچقدر ساعی و جاهد بودند.»^{۱۰} بسیاری در تهران مترصد بودند که موضع ظل السلطان، این شخص قدرتمند را راجع به مشروطه و مجلس بدانند. به همین جهت هم ناظم الاسلام کرمانی در ۱۱ محرم ۱۳۲۵ نوشت: «شاه زاده ظل السلطان که چند روز قبل وارد این پایتخت شده بود، این روزها اظهار همراهی و هواخواهی از مشروطیت می نماید و در مجلس خود، علناً از مجلس تعریف می کند.»^{۱۱}

۷۲

اما همراهیهای ظل السلطان با مشروطیت مانع از آن نشد که طبقاتی از مردم اصفهان، گذشته او را فراموش کنند. از این رو، بدون هیچ مقدمه ای از چهارشنبه ۲۱ محرم ۱۳۲۵/۶ مارس ۱۹۰۷ بازارهای اصفهان بسته شد و مردم با هجوم به سوی تلگراف خانه، سه درخواست خود را مطرح کردند: «رفع مخالفین مجلس مقدس ملی تهران، دیگری نظام نامه انتظامات بلدیة، بالاخره عزل حکومت.»^{۱۲} معترضین که تردید داشتند تلگراف خانه دولتی فقره سوم را به تهران تلگراف زده یا خیر، راهی تلگراف خانه انگلیس در جلفا شدند. «با جمعیتی که هرگاه دروازه های جلفا به رویشان بسته نشده بود و با آن ازدحام وارد می شدند، خوف بعضی مخاطرات می رفت.»^{۱۳} آنها از طریق سیم انگلیس درخواستهای خود را با اطمینان فرستادند.

ترس از واکنش کارگزاران دولتی و اجزای ظل السلطان، مردم را به سوی مسجد شاه و آقایان نجفی کشانید. اما روز بعد آقایان نجفی، که نمی خواستند محرک مردم محسوب شوند، خود را از حادثه کنار کشیدند: «آقایان چون با خیالات آنها همراه نبودند حرکت به بیرون شهر فرموده بودند. این بیچاره ها از خانه آقایان که مأیوس شدند یک مرتبه به قونسولگری دولت بهیه انگلیس پناه برده، عنوان تحصن نمودند.»^{۱۴}

فردای آن روز یعنی ۲۲ محرم طرفداران ظل السلطان هم به تکاپو افتادند. «دستجاتی هم از الوار بیدآباد و جوزان و نوکر و فراش اجزای حکومت» نیز جمع شده در پی درخواست ابقای

ظل السلطان برآمدند. آنها به سراغ بزرگان شهر رفتند تا تلگراف از سوی آنان مخابره شود. «هر کدام از آقایان علما که از شهر خارج بودند یا تسلیم نمودند، آسوده بودند. هر کدام هم که تمکین نکردند مانند آقای شیخ مرتضی ریزی، درب خانه ایشان را خراب کردند [یا] مانند آقای آخوند ملا محمد حسین فشارکی را که در بین راه ملاقات کرده بودند، توهین و... نموده بودند.»^{۱۵}

تحصن مردم در کنسولگری انگلیس با مخالفت شدید آقایان مسجد شاهی مواجه شد و به شهر بازگشتند. اما تلاش آنها برای خارج کردن جمعیت از کنسولگری بی نتیجه ماند. علاوه بر آن از اطراف اصفهان نیز گروه گروه رعایا با سر و صدای زیاد به شهر آمده به تحصن کنندگان می پیوستند.^{۱۶}

از سوی دیگر اقدامات و اعمال خشونت آمیز طرفداران ظل السلطان، عده بیشتری را به جمع مخالفان می کشاند. هواداران ظل السلطان که بیشتر در غرب اصفهان ساکن بودند، در «مسجد سید» تجمع کردند. آنها برای جلوگیری از ارسال هرگونه تلگرافی علیه ظل السلطان، تلگراف خانه دولتی را متصرف شدند. کار به زد و خورد کشید به طوری که «روزها از شورش و ازدحام زیاد و شبها از صدای شلیک تفنگ و غوغای کس به هیچ وجه راحت» نداشت. سران تهران، کسانی چون سید محمد طباطبایی، شیخ فضل الله نوری، سید عبدالله بهبهانی و عضدالملک قاجار، از علمای اصفهان خواستند مردم را ساکت کنند و حتی در مقابل اظهار ناتوانی آنها به تندی نوشتند «این نوع اظهار یأس و ناامیدی حجج اسلام در تسکین غائله آنجا فوق العاده اسباب تأسف گردید.»^{۱۷} صدراعظم، مشیرالدوله، هم در تلگرافی عنوان کرد که بدون تحقیق نمی توان ظل السلطان را عزل کرد؛ و برای تحقیق، وزیر محاسبات، معین الدوله، را به اصفهان مأمور خواهد کرد.

مردم نیز بلافاصله شکایات خود را از ظل السلطان مکتوب کردند تا به تهران ارسال شود: «چند فقره را که ابتدائاً نوشته شده بود مخابره می کنند. یکی فقره قرق و غدغن شدن کوه ها و صحراها، که خیلی مایه زحمت مردم بود. چون حیوانات خود را نمی توانستند به چرا ببرند... فقره دیگر راجع به آب رودخانه بود... چون املاک خالصه سرکاری حکومت واقع است در قسمت فوقانی رودخانه زاینده رود، ابداً در موقع کمی آب نمی گذاشتند رعایای سرکاری، آب به پایین بیاید... مالیات هم همه می دهند غیر از رعایای سرکاری که مالیاتشان سرشکن جاهای دیگر است.»^{۱۸} از دیگر موارد تظلم آنان که به تهران منعکس شد یکی راجع به نوعی مالیات «خانبانی» بود که برای اجناس صادراتی و وارداتی به شهر اخذ می شد. دیگری «تفاوت مالیات است با عوارض و فروعات» با آنچه در دفترچه مالیاتی اصفهان باید اخذ شود.^{۱۹} علاوه بر تحصن کنندگان در کنسولگری، که بیشتر رعایا و کشاورزان بودند، اصناف هم در اطراف

چهلستون چادر زدند. روزنامه جمعیت شمار آنان را بیست هزار نفر برآورد کرده بودند. در میدان نقش جهان هم قریب سی هزار نفر جمع شده بودند. در آنجا ناطقین و گویندگان حرفهای نگفته سی ساله را با صدای بلند فریاد می زدند.^{۲۰}

مجلس و عزل ظل السلطان

مجلس در این مدت شاهد مباحثی راجع به بحران اصفهان بود. در جلسه ۲۴ محرم، ادیب التجار، نماینده اصفهان، دو تلگراف جداگانه از مردم و علمای اصفهان قرائت کرد. در تلگراف اول آمده بود «عموم اهل اصفهان چند ماه است از تعدیات شاهزاده ظل السلطان متظلم هستیم. گویا عرایض ما طرف اهمیت نشده، لهذا ما هم دکاکین را بسته متحصن شدیم که عرایض ما را به خاک پای اعلی حضرت برسانند.» در تلگراف علمای اصفهان نیز آمده بود «عموم اهالی اصفهان در هیجان و اضطراب [هستند] و ما هم [که] می خواهیم از شهر خارج شویم مانع هستند. تا تغییر حکومت نشود مردم آسوده نخواهند شد.»^{۲۱}

موضوعی که مجلس بدان سبب ظل السلطان را فاقد صلاحیت برای ادامه حکومت بر اصفهان دانست، نه ظلم و ستم او بلکه ملکداری او را در آنجا دلیل عدم صلاحیت وی برای حکومت بر اصفهان اعلام کرد. آقا شیخ حسین گفت «هر که در هر ولایت صاحب آب و خاک است صلاح دولت و ملت نیست که آن شخص در آن ولایت حکومت کند.» در این موقع رئیس نظر داد: «در مسئله تغییر حکومت اصفهان دیگر اخذ رأی نمی خواهد. عجالتاً این تلگراف برای وزارت داخله فرستاده شود.»^{۲۲} اشاره رئیس مجلس به تلگراف شکایت اهالی بود که با ارسال آن به وزارت داخله، مجلس خواستار رسیدگی شد. در جلسه بعد دوباره ادیب التجار برخی تلگرافهای تظلم آمیز مردم را قرائت کرد و نماینده دیگر، وکیل التجار، نظر داد «خوب است آن قانونی را که هر کس صاحب مستغلات کلی در ایالت است نباید حاکم آن ایالت شود، بنویسند.» و در تأیید سخن او گفته شد، «وقتی حاکم مالک هم باشد احتکار می کند. در انتخابات دخالت می کند. تا زمین او مشروب نشده نمی گذارد زمین دیگران مشروب شود. و مردم از ترس او تظلم نمی کنند.»^{۲۳} در جلسه بعد که در ۲۹ محرم برگزار شد، عده ای از اهالی اصفهان نیز در مجلس حضور یافته خواستار تصمیم قاطع نمایندگان شدند. «امروز چند نفر از اهل اصفهان در مجلس حضور داشتند. جمعی از وکلا اظهار کردند اول اصلاح کار اهالی اصفهان بشود.»^{۲۴}

بالاخره دو روز بعد به تاریخ اول صفر ۱۳۲۵/۱۶ مارس ۱۹۰۷ ظل السلطان از حکومت اصفهان عزل شد. اما اقدامات دیگری نیز در عزل او دخیل بود. دو هفته بعد که امیر افخم وزیر داخله به مجلس آمد اظهار کرد: «در خصوص حضرت والا ظل السلطان همه بودند. چه گفتگوها

سرگذشت ظل السلطان پس از مشروطیت

شد و چند مجلس در دربار منعقد گردید. در تلگراف خانه با حضور حجج اسلامیه از صبح تا پنج ساعت از شب گذشته چقدر مذاکرات شد.»^{۲۵}

خبر عزل ظل السلطان و جانشینی نظام السلطنه، صبح شنبه به اصفهان رسید. حاکم جدید هم حاجی اعتبار السلطنه محلاتی، رئیس تلگراف خانه را به نیابت خود برگزید. عصر شنبه ثقة الاسلام برای خارج کردن تحصن کنندگان از کنسولگری بدانجا رفت، اما اصرار او بی فایده بود. «بعضی اطاعت می کنند و برخی از خوف جان و مال و اطمینان در بودن قونسول خانه خارج نشدند.»^{۲۶} خروج مردم از کنسولگری تا صبح سه شنبه به درازا کشید و بالاخره بعد از ۱۴ روز شهر آرام گرفت و دکانها باز گردید.

اما این پایان ماجرای ظل السلطان در اصفهان نبود. چرا که با آمدن نظام السلطنه مردم به اطراف انجمن آمده خواستار اخراج کارگزاران و فرزندان ظل السلطان از شهر شدند. آنها به خصوص بر اخراج میرزا اسدالله وزیر (پیشکار مالیه) و میرزا باقر منشی باشی هم اصرار داشتند. اما نظام السلطنه به جهت استفاده از دانش آنها رأی به اخراجشان نداد.^{۲۷}

حدود دو ماه شهر آرام بود. در این مدت بنا به ادعای جابری انصاری، با وساطت خود وی، مصالحه ای بین ظل السلطان و آقایان مسجد شاهی برقرار شده بود تا ظل السلطان به قم شلو بیاید و «آقایان و جمعی به استقبال روند و او را محترماً به اصفهان آرند.»^{۲۸} صحت این ادعا معلوم نیست، ولی چنان که خود گفته، ماجرای قتل مونس السلطنه همه چیز را برهم زد. اما بر اساس سندی که نشان می دهد تا مدتها مسجد شاهیان با ظل السلطان بر سر مهر نیامدند، سخن جابری انصاری مخدوش می شود.

پس از عزل ظل السلطان، یکی از طرفدارانش در نامه ای به روزنامه انجمن تبریز به حرکت مردم اصفهان اعتراض کرد که چرا «جمعی برای ابراز غرض نفسانی و اظهار مرض روحانی خود، حقوق چندین ساله آن پدر مهربان را پاس نداشتند.»^{۲۹} اما «آقا نجفی» در پاسخی فوری به آن روزنامه تأکید کرد که این تلگراف را اجزا و نزدیکان ظل السلطان نوشته اند و «عموم اهالی از تعدیات کسان و اجزاء نواب والا ظل السلطان به ستوه آمده و عزل او را از مجلس مقدس خواستار شدند.»^{۳۰}

قتل مونس السلطنه و خبر بازگشت ظل السلطان

با بلند شدن صدای تیر از خانه حاج آقا نورالله، ثقة الاسلام، دشمنی دوباره از پرده به در افتاد. مونس السلطنه یکی از زنان ظل السلطان، در شکایت از پسر و عروسش به خانه ثقة الاسلام پناه آورده بود. اکبر میرزا (صمصام الدوله) که برای مذاکره با مادر، به خانه ثقة الاسلام آمده بود،

پس از به توافق نرسیدن با وی، مادرش را با هفت تیر کشت. شکسته شدن بست و حرمت خانه ثقة الاسلام، مردم شهر را مضطرب و خشمگین کرد. «می گویند خانه‌ای که مدتها ملجأ و مأمن خاص و عام بوده... اکنون چنین حرکات جسورانه و اعمال متهورانه واقع می شود. دیگر سلب امنیت شده.»^{۳۱} بازارها از ۱۷ تا ۲۰ جمادی الاول ۱۳۲۵ تعطیل بود و اهالی به مسجد شاه پناه می بردند.

روز شنبه ۱۷ جمادی الاول ماجرا صورت دیگری یافت: تلگراف تهدیدآمیزی از ظل السلطان رسید که نشان از قصد سفر وی به اصفهان داشت. شاید حادثه قتل یکی از زنان او را دوباره عازم کرده بود. وی در بخشی از این تلگراف نوشته بود: «از علاقه و مایملک خود در اصفهان صرف نظر نمی کنم و این حرکات سبب می شود که املاک خود را به خارجه بسپارم.» سپردن املاک به خارجه تهدید تندی بود که مشکلات فراوانی را برای اصفهان به همراه داشت. چرا که از آن پس کنسولگری دولت بیگانه امور املاک را به دست می گرفت. همچنان که بانوی عظمی، خواهر ظل السلطان، از چندی پیش املاکش را به کنسولگری روسیه سپرده بود. پس «انجمن اصفهان برائت جستند از اینکه کسی درصدد قطع علاقه ایشان باشد.»^{۳۲} پس از چند روز با احضار فرزندان ظل السلطان به تهران، شهر آرام گرفت.^{۳۳}

۷۶

ماه بعد دوباره ظل السلطان قصد بازگشت به اصفهان داشت. این بار توانسته بود رأی مثبت مجلس شورا را هم به دست آورد. روزنامه جهاد اکبر در خبری نوشت: «بعد از انفصال حضرت والا ظل السلطان از حکومت، هر چندی یک دفعه خبر حرکت او منتشر می شود و عموم اهالی را به وحشت می اندازد. چنان که این چند روزه نیز این خبر نشر یافت و به محض انتشار، یک هیجان غریبی در مردم آشکار گردید و دست اشرار از آستین بیرون آمد.»^{۳۴} موضوع از این قرار بود که الوار طرفدار ظل السلطان به محض پیچیدن خبر آمدن او، دست به اعمالی زده بودند که موجب وحشت مردم شده بود. در روز سوم رجب بین فداییان و الوار طرفدار ظل السلطان نزاعی در گرفت. چند نفر زخمی و دو نفر فدایی هم مفقود شدند. دوباره دکانها بسته شد.^{۳۵}

در مجلس - که اکنون با ظل السلطان همراه شده بود - سیدمحمد طباطبایی عنوان کرد «از شرایط مشروطه این است که اگر کسی بخواهد به خانه اش برود باید بلوا کنند و نگذارند؟ شاهزاده ظل السلطان از شاه، از مجلس اجازه گرفتند که برود، ممانعت کردن از رفتن او موافق کدام قانون است؟ آقا میرزاهادی [نماینده اصفهان]: آخر مردم اطمینان ندارند. آقامیرزا فضل علی آقا: ظل السلطان را برای حکومت تبریز معین کردند، نرفت. وزارت جنگ را هم تکلیف کردند، قبول نکرد. مرخصی گرفته که سه ماهه برود سرکشی به املاک خود کرده، مراجعت نماید.»^{۳۶}

ظل السلطان نیز در نامه‌ای به مجلس نوشت که «اگر نایب السلطنه و ظل السلطان یک وقتی به حکم

مجلس عزل می شود خوب است اما اگر یک موقع دیگر، باز به حکم مجلس، کاری به اینها رجوع شود آن وقت باید جمعی شورش کنند؟»^{۳۷} سید عبدالله بهبهانی نیز در تلگرافی به اصفهان نوشت که «حضرت والا ظل السلطان بعضی کارهای شخصی دارند که غیر از خود ایشان کسی از عهده انجام آنها بر نمی آید. لذا ایشان به اصفهان آمده و بیش از سه ماه در آنجا توقف نخواهند فرمود. و پس از سه ماه مراجعت ایشان را خود ضمانت می نمایم.»^{۳۸}

مردم اصفهان با مشاهده اصرار جانبدارانه نمایندگان، در تلگرافی به امضای حاج آقا نورالله و عده ای دیگر خطاب به مجلس تأکید کردند: «ما اطاعت از قوانین مشروطیت داریم. اما عرض عاجزانه ما این است که می دانیم حضرت والا غیر از سرکشی به املاک خود غرضی ندارد، ولی چه چیزی امنیت برای ما حاصل خواهد کرد؟ از دست سرباز و توپچی که آسایش نداریم... آیا آن شخص که مادر خود را کشت مجازات خواهد شد؟»^{۳۹} پس از خواندن این نامه در مجلس، موافقان و مخالفان رفتن ظل السلطان نظریات خود را ابراز کردند. اسدالله میرزا گفت: «فصل اول قانون اساسی آزادی سکنی است و در هیچ قانون نیست که کسی را از رفتن به جایی ممنوع دارند.» آقا طاهر پاسخ داد «اگر شاه زاده برود و انجمن بر هم بخورد و اسباب قتل شود مسئول کیست؟» حاج سید محمد گفت: «اگر شاه زاده هم جواب بدهد که من نرفتم و ضرری به املاک من وارد آمده، کی تلافی خواهد کرد؟» آقا میرزا طاهر تأکید کرد: «حاجی آقا نورالله که از علمای معتبر آنجا است تلگراف کرده اند که آمدن شاه زاده اسباب فساد خواهد شد.» پس از مذاکرات مفصل در مجلس سرانجام مقرر شد که وزارت داخله در این باره تصمیم بگیرد.^{۴۰} تلگرافی نیز از سوی مجلس به اصفهان ارسال شد که ظل السلطان از شاه اجازه گرفته و «این اجازه همایونی را مجلس مقدس به اتفاق آراء تصویب نمود. حال از تلگرافات واصله معلوم می شود جماعتی به تحریک مفسدین در این باب هیجان و اجتماع دارند... احتمال اینکه با تشریف فرمایی معظم له به اصفهان اتباع و رعایای ایشان به تعدی و شرارت، سلب امنیت از سایرین خواهند کرد به قدری از مراتب عالیه و مقامات عاقلانه حضرت معظم له دور و از تصورات عقلانی خارج است که این فقره را موضوع بحث قرار دادن همانا با جهالت عوام الناس متجاهل شدن است.»^{۴۱}

ظل السلطان در اقدام دیگری به سفیر روس التزام کتبی داد که برای حکمرانی به اصفهان نمی رود. سفیر روس نیز در تلگرافی به انجمن ولایتی اصفهان تأیید کرد که «ظل السلطان قول داد و قسم خوردند که به اصفهان نیایم. او می خواهد ملاقات کند املاک خود را در قمشلو... مقصود او این است که می خواهد کار خود را تمام کند و عیال خود را از اصفهان به تهران ببرد.»^{۴۲} با آنکه این تلگراف را برای مردم در مسجد شاه خواندند، اما اعتراضات کاهش نیافت. هیئتی از انجمن ولایتی در تلگراف حضوری با ظل السلطان وارد مذاکره شد و در نهایت ظل السلطان با حالت

قهر به هیئت مذکور پاسخ داد «حال که این طور است؛ اهل اصفهان ما را نمی خواهند، ما نیز چنانیم.»^{۴۳}

ظل السلطان در تهران

ظل السلطان در تهران ماندگار شد. اما در ظاهر نه تنها از مشروطیت روی نگرداند، بلکه با انواع کمکهای مالی، خود را حامی استوار آن نشان داد. سه روز بعد از عزل، در ۳ صفر ۱۳۲۵ به نقل از ناظم الاسلام: «این ایام شاهزاده ظل السلطان در طرف شرقی تهران و شاهزاده فرمانفرما در طرف غربی تهران نشسته اند و مثل ریگ پول خرج می کنند.»^{۴۴}

همین همراهیها، ظل السلطان را در نظر نمایندگان مجلس بسیار عزیز کرده بود. به طوری که در جلسه ۲۶ شعبان ۱۳۲۵ ظل السلطان به همراه سیدمحمد طباطبایی به مجلس رفت و پس از خوشامدگویی نمایندگان، سیدمحمد طباطبایی گفت: «اگرچه حضرت والا را از دیرزمانی اشتیاق بود که خود به مجلس مقدس حاضر شده، عقاید خالصه خود را در پیشرفت این اساس اظهار دارند، ولی امروز من مخصوصاً رقتم و حضرت والا را به مجلس آوردم که برای احدی شبهه باقی نماند.»^{۴۵}

۷۸

یک ماه بعد بحرالعلوم کرمانی در مجلس به نقل از ظل السلطان گفت: «خدا شاهد است در راه ترقی ملت و آبادی مملکت از بذل مال و جان مضایقه ندارم... گمان نکنید که این استعداد من برای زمان استبداد بوده.» رئیس مجلس نیز ادامه داد: «حالا هم هرکس اظهار همراهی می کند باید پذیرفت تا کم کم عادت نمایند... شاهزاده ظل السلطان خیلی همراهی کرده و می کنند و هر چه می گویند همین طور است.»^{۴۶}

با این همه به نظر می آید اغلب نمایندگان مجلس نسبت به ظل السلطان سوءظن داشتند. مجلس در آن دوره می توانست در برابر اعضای مستعفی، کسانی را به عنوان عضو خود بپذیرد. بنابر گزارش کتاب نارنجی به تاریخ ۶ محرم ۱۳۲۶ ابتدا با ۲۸ رأی در مجلس تصویب شد که ظل السلطان عضو مجلس گردد. اما «در رأی گیری مجدد روز ۸ محرم، فقط هشت رأی آورد و نمایندگان پس از پی بردن به اینکه اختیارات و کیل مجلس و سپس بدون شک ریاست مجلس توسط این شاهزاده مقتدر و ثروتمند، ممکن است چه نتایجی را در بر داشته باشد، از رأی دادن به او خودداری کردند.»^{۴۷}

وقتی اخبار همراهی ظل السلطان با مشروطیت از طریق روزنامه مجلس به گوش اهالی اصفهان رسید و نیز کم کم اختلاف میان محمدعلی شاه و مشروطه خواهان نمایان شد، انجمن اصفهان نسبت به ظل السلطان روش ملایم تری در پیش گرفت. حتی ثقة الاسلام، رئیس انجمن



ولایتی، ابراز داشت: «حضرت والا ظل السلطان روی ما و ملت را سفید کرده و همراهی با مجلس مقدس دارالشورا نموده، به نحوی که رئیس مجلس مقدس گفته می‌خواهم پای مبارکش را بیوسم. معین است که هر که امروزه خدمت کرد محترم است و معزز. کار به زمان استبداد نداریم.»^{۴۸}

ظل السلطان تا این تاریخ دو کار عمده انجام داده بود: نخست در پروژه تأسیس بانک ملی که با مشروطیت گره خورده بود و با همه هیاهو و تبلیغات، فقط دویست هزار تومان برای آن جمع شده بود، به تنهایی هفت هزار تومان کمک کرده بود.^{۴۹} نیز در واقعه میدان توپخانه با تمام قواد همراهی با

مشروطیت ایستادگی نمود. در گزارش ۱۸ ذی قعدة ۱۳۲۵ کتاب نارنجی آمده: «از صبح تا پاسی از شب مقدار زیادی تفنگ و فشنگ از انبارهای ظل السلطان به مسجد سپه سالار حمل می‌شد. ظل السلطان هم در جلسات شبانه پارلمان و انجمن شرکت داشت. گویا در آن جلسات طرح ساقط کردن شاه و انتصاب شاه زاده ارشد قاجار، به عنوان نایب السلطنه ریخته شده بود.»^{۵۰} شاید به همین جهت بود که وقتی مشروطه خواهان تهران راجع به ادامه سلطنت محمدعلی شاه تردید می‌کردند، سید عبدالله بهبهانی توسط یحیی دولت آبادی به ظل السلطان پیشنهاد کرد، در ازای پرداخت پول، بر کرسی سلطنت تکیه زند. و چون ظل السلطان شرط پرداخت پول را بعد از رسیدن به سلطنت عنوان کرد هرگز صورت واقع به خود نگرفت.^{۵۱}

ظل السلطان و مطبوعات پایتخت

در این زمان که تقریباً ظل السلطان «غسل تعمید» می‌شد، روزنامه‌های پایتخت با انتشار ملاقاتی به دفاع از وی می‌پرداختند. با این حال معلوم نیست که آیا این روزنامه‌ها عقاید خود را می‌نوشتند یا با پولهای بادآورده تطمیع شده بودند؟ به هر حال ندای وطن، که توسط مجدالاسلام کرمانی منتشر می‌شد، گوی سبقت را از بقیه ربوده بود. وی در تعریف از ظل السلطان با ذکر اینکه «اول حاکمی بود که در مرکز حکمرانی خود انجمن منعقد نمود» پرسید

«به چه مناسبت چنین شخص لایق کافی را این طور عاطل و باطل گذاشته‌اند؟ چه ضرر دارد وزیر داخله باشد؟ رئیس الوزرا شود؟ آن را هم مصلحت نمی‌دانند چه عیبی دارد وزیر عدلیه شود... اقلأً او را به وکالت مجلس شورای ملی انتخاب نمایند.»^{۵۲} ماه بعد همین روزنامه پیشنهاد کرد ظل السلطان فرمانده قشون ایران شود. چرا که «در ترتیب قشون و تشکیل اردو و تکمیل قوه نظامی اولین شخص ایران است.» همین روزنامه بار دیگر اتهام اخذ رشوه نوشت: «عادت ما ایرانیان شده که تا کسی یک کلمه از راه نوع پرستی می‌گوید به این کلمه منحوسه پول گرفته باطل و ضایعش می‌نمایند.»^{۵۳}

روزنامه کوکب دری به مدیریت «ناظم الاسلام کرمانی» نیز همین رویه را پیش گرفت: «این وجود محترم تقریباً ده ماه است که در این پایتخت بی‌کار و معزول از حکومت اصفهانی است که تقریباً چهل سال در آنجا حکومت استبدادی داشته است و یک نفر عارض ندارد. یعنی احدی نیست که بگوید ظل السلطان مال مرا برده و یا ظلمی به من نموده. با اینکه حجت الاسلام اصفهانی امروز هزار نفر عارض دارد. چه شده است که جرید از جناب آقای نجفی شکایت می‌کنند و از ظل السلطان شکایتی ندارند.» این روزنامه پیشنهاد کرد با تشکیل مجلس سنا، ظل السلطان در آن عضو شود یا «در این ایام که هرج و مرج و بی‌نظمی در فارس و کرمان می‌باشد، نظم آن صفحات را از این شاه‌زاده بزرگ بخواهند.»^{۵۴}

روزنامه تمدن هم مدیری اصفهانی داشت به نام «مدبر الممالک هرندی». وی نیز با توجه به کیفیت قشون ظل السلطان در دوره حکمرانی اش بر اصفهان، پیشنهاد کرد ظل السلطان سپه سالار کل قشون ایران شود. «امروز سیاسیون مملکت و عقلای ملت متفق‌اند که اگر یک وقتی این شاه‌زاده متکفل انجام این خدمت بزرگ گردد با آن استعداد مالی و قابلیت ذاتی که دارد، در کمتر زمانی این اداره را بر وجه صحت دایر خواهد کرد.»^{۵۵}

همین روزنامه، نامه میرزا ملکم خان به ظل السلطان و پاسخ وی را به چاپ رسانید تا به این وسیله ظل السلطان را در جرگه روشنفکران مشروطه‌خواه قرار دهد. آن «پیر افسرده» به ظل السلطان نوشته بود: «روزی نبوده که حواسم و روحم در پیش حضرت والا نباشد» و نصیحت کرده بود که «در این طوفان مصایب درست گوش بدهید! ایران تقسیم شد. مشکلات و مسائل گوناگون بعد از این ظهور و بروز خواهد کرد. وسیله‌های زیاد به دست اجانب خواهد افتاد. ولی نجات ایران باز هنوز ممکن است»^{۵۶} ظل السلطان نیز در پاسخ او نوشت: «کاغذ حضرت استاد به دل و قلب و روح و جان شاگرد معلوم است چه اثر می‌کند آن هم محبت صادقانه استاد و شاگردی که در طول پنجاه و پنج سال امتداد داشته باشد.» ظل السلطان افسوس می‌خورد که چرا آن «پیش‌بین فرزانه» در ایران حضور ندارد تا در مجلس از او استفاده گردد.^{۵۷}

سرگذشت ظل السلطان پس از مشروطیت

روزنامه یومیه صبح صادق نیز با چاپ بخشهایی از خاطرات ظل السلطان، که گفته بود همراه با میرزا ملکم خان از ناصرالدین شاه تقاضای قانون کرده است و صدماتی که شاه زاده در این راه دیده، می خواست ظل السلطان را در عداد بانیان نهضت مشروطیت جا بزند.^{۵۸}

ظل السلطان در حکومت فارس

از ابتدای مشروطیت، شیراز در آتش دودستگی و اختلاف می سوخت. شهر به دو گروه طرفداران قوام الملک و طرفداران معتمد دیوان، تقسیم شده بود. مدتی بعد قوام الملک در شیراز ترور شد و وحشت سراسر شهر را فراگرفت. مجلس در اواخر سال ۱۳۲۵ ق حکومت فارس را به علاءالدوله سپرده بود، ولی وی جرئت نداشت به محل فرمانروایی اش برود. رئیس مجلس از زبان او گفت: «از پارسال سیصد هزار تومان باقی است و امسال هم ششصد هزار تومان مالیات آنجا مانده است و حالا هم آخر سال است. نمی روم.»^{۵۹}

در آن زمان استعداد نظامی، امری شخصی محسوب می شد و ظل السلطان با داشتن فوج جلالی صاحب و دارای آن بود. از این رو مجلس اعلام کرد برای حکومت فارس «یک نفر شخص کافی مجرب مقتدر عالم به مقتضیات عصر» نیاز است. لذا ظل السلطان به تصویب وزارت داخله و هیئت وزرا انتخاب شد تا ۱۷ صفر/۲۰ مارس ۱۹۰۸ بدان سمت حرکت کند.^{۶۰} ظل السلطان خیلی زود در تاریخ ۲۱ صفر ۱۳۲۶ خود را به اصفهان رسانید تا اردویش را جمع آوری کند. در این زمان تلگرافهایی از رئیس مجلس و وزیر داخله خطاب به انجمن ولایتی اصفهان مبنی بر همکاری با ظل السلطان ارسال شد تا «بدون تأخیر و تعطیل اسباب حرکت فوج» را فراهم نمایند.^{۶۱}

گزارشی از حضور ظل السلطان در انجمن ولایتی اصفهان نرسیده است، اما خود نامه ای به انجمن ولایتی نوشت و بدون ذکر سوابق و کدورت‌های پیشین ابراز داشت «چون این انجمن محترم را اول من مؤسس بودم، لهذا همه وقت، خودم را جزو آن انجمن می دانم... چنانچه روز اول میان شما برادران به قرآن قسم خوردم که مادام حیات با شمشیر خودم حافظ قانون هستم و مروج قانون مشروطه، باز مجدداً اظهار می کنم که در هر نقطه عالم باشم از حمایت و ترویج مشروطه و حفظ قانون کوتاهی نخواهم کرد.» ظل السلطان در ادامه افزود که قرار بود برای معالجه به اروپا برود ولی «آسودگی یک قسمت عظیم مملکت را به سلامت خود ترجیح می دهم.»^{۶۲}

ظل السلطان با موفقیت به شیراز رسید و در تلگرافی به مجلس نوشت: «از روزی که از تهران حرکت کرده ام تا امروز از هیچ طرف به من به قدر یک پر گاهی تقویت و همراهی نشده. از خودم چقدر مخارج کرده. چه اردوی منظمی راه انداختم و از روزی که فارس به اسم من شده یک پول سیاه

و یک بزغاله در این مملکت سرقت نشده... اولاد قوام الملک با کمال انسانیت و معقولیت مسافر شدند.^{۶۳} ظل السلطان به انجمن طلاب تهران نیز نوشت: «انجمن ایالتی را مطابق قانون به اعلی درجه نظم دادم و تشکیل شد. تشکیل عدالت خانه هم بعد از رسیدن مأمور عدلیه است.»^{۶۴}

ظل السلطان مدت زیادی حاکم فارس نماند. زیرا بعد از ماجرای به توپ بستن مجلس، از جمله حکامی بود که بی درنگ به وسیله محمدعلی شاه عزل گردید. وی روز ۷ جمادی الثانی ۱۳۲۶/۶ ژوئیه ۱۹۰۸ از شیراز به اصفهان آمد تا از آنجا عازم اروپا شود و تخت حکمرانی فارس را به آصف الدوله واگذارد.^{۶۵}

ظل السلطان و درخواست برای نایب السلطنگی ایران

اینکه چرا محمدعلی شاه پس از تعطیلی مشروطیت در عزل عمومی مقتدر خود تردید نکرد، عامل دیگری هم داشت. از همان زمانی که ظل السلطان به تهران پانهاد، میان محمدعلی شاه و وی چنان سوء تفاهمی ایجاد شده بود که یک بار محمدعلی شاه قصد کرد وی را به خارج از کشور تبعید کند. او ناظم السلطنه، کشیکچی، باشی خود را با این دستخط نزد ظل السلطان فرستاد که «چون شما جهت تداوی چشمتان خیال مسافرت فرنگ را داشتید خوب است حالا با شاه زاده‌ها تشریف ببرید.» اما ظل السلطان با تندی زیاد قاصد را پاسخ گفت که «بلی خیال داشتم... ولی حالا چند کاری در جلو دارم، نمی توانم بروم.»^{۶۶}

ظل السلطان در تهران پنهانی برای رسیدن به تخت سلطنت می کوشید و دائماً سفیران روس و انگلیس به او اخطار کرده مانع اقدامات و اهداف او می شدند. یک بار سفیر انگلیس گزارش دیدار خود با امپراتور روسیه را چنین به لندن فرستاد: «آن اعلی حضرت اظهار فرمودند که شاید ظل السلطان در صدد دعوی سلطنت ایران برآید. لیکن امید است اخطاراتی که توسط نمایندگان دولتین انگلیس و روس به وی شده، او را از این خیال بازداشته [باشد].»^{۶۷}

با انتشار خبر لشکرکشی محمدعلی شاه به باغ شاه در اصفهان، مردم با استفاده از این اختلاف، خواستار عزل محمدعلی شاه از سلطنت و انتصاب ظل السلطان به عنوان نایب السلطنه شدند. برابر قانون اساسی مشروطه، وقتی ولیعهد خردسال باشد، مجلس نایب السلطنه را بر می گزیند. انجمنهای مردمی و نیز ولایتی اصفهان در ۱۴ جمادی الاول ۱۳۲۶/۱۴ ژوئن ۱۹۰۸ این تلگراف را به مجلس فرستادند: «رفع تمام ماده فساد و آسایش ملت، خصوصاً تهران به تعیین نایب السلطنه است... چون مراتب مشروطه طلبی و عقل و خیرخواهی ملت را در وجود مبارک حضرت اقدس والا ظل السلطان به اعلی درجه احساس کرده ایم، چنانچه مجلس مقدس تصویب فرمایند حضرت والا ظل السلطان نایب السلطنه ایران

سرگذشت ظل السلطان پس از مشروطیت

باشند.^{۶۸} فردای آن روز مشابه همین تلگراف را به چهارده شهر کشور نیز مخابره کردند.^{۶۹} روز بعد پاسخ تلگراف مذکور از رشت و تبریز رسید که «تعیین و انتخاب نیابت سلطنت را، که موجب رفع اشکالات و رفع مخاطرات از وطن مقدس است جداً از حجج اسلام و اولیای مجلس مقدس - شیدالله ارکانه - خواستیم.»^{۷۰}

اما این درخواست گویا در تهران پاسخ مثبتی نیافت. چرا که در همان بحیوحه، انجمن اصفهان در پاسخ تلگراف انجمنهای ملی تهران نوشت: «هر قدر به شماها و سایر برادران سایر بلاد تلگراف می‌کنیم که از راه کار داخل شوند، نمی‌شود. مملکت بی‌پرستار و اردو بی‌سر کرده و جنگ بی‌سردار محال است... به مجلس مقدس فشار بدهید که یک نفر شخص کافی کاردان مشروطه‌دان مشروطه خواه به سمت نایب السلطنگی معین فرمایند.»^{۷۱} انجمن ولایتی اصفهان حتی به علمای مقیم عتبات نیز تلگراف کرد که ما دیگر محمدعلی میرزا را به سلطنت نمی‌شناسیم و «استدعا داریم حکم ملی به تمام ولایات صادر شود که او را از سلطنت خلع و ولیعهد را به جای او به سلطنت مقرر و شخص خیرخواه مسلمان مشروطه طلب سیاسی دان با کفایت مثل حضرت والا ظل السلطان یا امثال ایشان را به نیابت سلطنت برقرار بدانید.»^{۷۲}

۸۳

سفیر روسیه در کتاب نارنجی منشأ این حرکت را خود ظل السلطان دانسته است؛ «به شهادت کنسولهای ما ظل السلطان ارسال آنها را از شیراز به بوشهر و اصفهان» دستور داده است.^{۷۳} به هر حال مجلس به توپ بسته شد و محمدعلی شاه کاملاً بر اوضاع مسلط گردید و ظل السلطان هم راهی اروپا گردید.

ظل السلطان در اروپا و بازگشت به ایران

پس از مدتی که ظل السلطان در اروپا به سر برد، تصمیم گرفت به ایران بازگردد.^{۷۴} اما کنسولهای روس و انگلیس مانع از آمدن او به ایران می‌شدند. شاید از سخت‌تر شدن اوضاع ایران می‌ترسیدند. اما چندی بعد دولت ایران، به خاطر بحران فارس، صلاح دید که ظل السلطان، برای تصدی حکومت فارس به ایران آید. در این باره دو دولت بزرگ همسایه متفق شدند که آمدن ظل السلطان اشکالی ندارد. سفیر انگلیس در ایران به وزیر امور خارجه آن کشور گزارش داد «دولت روسیه به اینجانب اطلاع داده است که نسبت به بازگشت ظل السلطان به شیراز، که برای آرامش فارس مفید می‌باشد، با دولت اعلی حضرت پادشاهی [انگلستان] هم عقیده است و با بازگشت شاهزاده از راه بوشهر موافق می‌باشد.»^{۷۵}

عامل اصلی نزدیکی ظل السلطان و محمدعلی شاه، عروسی نوه ظل السلطان، دختر جلال الدوله، با پسر کامران میرزا نایب السلطنه بود. این عروسی به تاریخ ۱۵ رمضان ۱۳۲۶،



در عمارت ظل السلطان در تهران برگزار شد و ظل السلطان در همان جشن از پاریس تلگرافی فرستاد که در آن «خود و همه خانواده خود را در اختیار شاه گذاشته بود.»^{۷۶} ضمن آنکه دختر دیگر جلال الدوله برای احمد میرزا، ولیعهد، نامزد گردید.^{۷۷} عامل دیگری که ظل السلطان را به حضور در ایران وامی داشت آن بود که شنید خواهرش، بانوی عظمی، که از دیرباز میانشان کدورت بود، باغ وی را تصاحب کرده است.^{۷۸} حاصل تمام اینها چنین شد که سعدالدوله از سفیر انگلیس خواست تا «از بازگشت ظل السلطان به ایران مانع نشود چون که شاه می خواهد شاهزاده را والی شیراز کند.»^{۷۹}

ظل السلطان علی رغم تصرف گیلان و اصفهان به دست مشروطه خواهان، در هفتم

سرگذشت ظل السلطان پس از مشروطیت

جمادی الثانی (۱۶ روز قبل از تصرف تهران) وارد انزلی شد.^{۸۰} برخی بر این باورند که ورود ظل السلطان در گرماگرم نبرد، برای رسیدن به نیابت سلطنت یا حتی جانشینی محمدعلی شاه بوده است.

اما اقدام مجاهدین گیلان او را ناکام گذاشت. مجاهدین او را گرفته سیصد هزار تومان اعانه طلب نمودند. ظل السلطان پنجاه روز در انزلی توقیف بود. در این مدت تلگرافهای بسیاری به تهران فرستاد و بسیاری نیز از اصفهان به تهران تلگراف فرستادند که متن آنها در کتاب اوراق تازه یاب مشروطیت آمده است.^{۸۱} بالاخره ظل السلطان به ناچار یکصد هزار تومان نقد به کمیسیون اعانه داد. مجاهدین نیز قبضی برای پرداخت دویست هزار تومان از او ستانده و او را مجبور به بازگشت به اروپا کردند. شرط سند آن بود که اگر پرداخت نکرد از محصول املاک وی در اصفهان برداشت گردد. به این ترتیب تلگرافی از وزارت داخله به نایب الحکومه اصفهان رسید بدین قرار که «چون حضرت والا ظل السلطان از بابت دویست هزار تومان وجه اعانه که به ملت باید بدهند سندی سپرده و در ضمن شرط کرده اند که اگر موعد سند منقضی شود و این وجه را نرسانند کارگزاران دولت مختار باشند که در عوض از املاک شخصی حضرت معظم الیه مأخوذ دارند» از درآمد املاک او این مبلغ را به تهران ارسال دارید.^{۸۲} اما انجمن ولایتی اصفهان با این دلیل که املاک مذکور به فرزندان ظل السلطان مصالحه شده و نیز اکنون در اجاره می باشد، نتوانست مبلغ مذکور را به تهران حواله کند. البته همین موضوع موجب شد روزنامه های اصفهان به خصوص روزنامه زاینده رود، مقالات مفصلی به طرفداری از ظل السلطان درج نمایند.^{۸۳}

۸۵

ظل السلطان و زندگی در اروپا

ظل السلطان به فرانسه بازگشت تا دوران تنهایی و شکست را بگذرانند. اما در آنجا نیز روزنامه های فرانسوی دست از سرش برنمی داشتند. از جمله یک روزنامه فرانسوی که گمان می کرد ظل السلطان در آنجا مشغول توطئه علیه دولت جدید ایران است، خواستار اخراج وی شد. «دلایل مهمه قاهره حکم می کند که ماها دوست دولت جدید ایران باشیم و هیچ دلیلی نیست که بگذاریم در سرزمین ما دشمنهای آن دولت سکونت نمایند.»^{۸۴} شاید این روزنامه ها وی را جزو طبقه اشرافی سابق می پنداشتند که به واسطه انقلابات اخیر و فتح تهران بساط آن از ایران جمع شده بود. ظل السلطان جنجال روزنامه ها را چنین پاسخ داد، (دستخطی که در روزنامه مجلس هم به چاپ رسید): «شاه زاده ظل السلطان را در مملکت فرانسه نه همدم و نه شریک است، نه عامل و کارگزار، و جز برای طلب راحت و آسودگی خیال بدین مملکت قدم ننهاده.»^{۸۵}

درخواست دولت جدید برای بازگشت ظل السلطان

به هم ریختن اوضاع فارس و حملات ایل قشقایی به شیراز و ناامن شدن راههای جنوب، یک بار دیگر اولیای امور را به یاد ظل السلطان انداخت. در ۲۷ شوال ۱۳۲۸ سفیر انگلیس به وزیر امور خارجه کشورش نوشت که اولین اقدام برای امنیت فارس تعیین یک فرمانفرمای لایق است؛ «چنان که در اول پیشنهاد گردید که شاهزاده ظل السلطان را برای اشغال این مقام و انجام این مرام به ایران بخواهند. حقیقتاً کابینه وزرا... به حضرت اقدس والا مخابره تلگرافی نموده و تکلیف این مأموریت را به ایشان نمودند. لیکن جلال الدوله پسر ظل السلطان به پدر خود تلگرافی کرده و چنین صلاح اندیشی نمود که آن خدمت را قبول ننماید.»^{۸۶}

نامانی در جنوب تا بدان پایه بود که دولت انگلیس طی یادداشتی اخطار کرد اگر آن سامان امن نشود، خود بدانجا سپاه می فرستد. به همین جهت دو روز بعد روزنامه برق ملتسمانه نوشت: «در صورتی که شاهزاده ظل السلطان حقیقتاً قبول فرمانفرمایی فارس و انتظام امور آن سامان را برعهده بگیرند بزرگترین خدمتی را به ایران فرموده اند.» چرا که با حصول امنیت آنجا «ایران را از تهدیدات حق شکنانه استقلال تهدیدکن اجنبیات نجات داده، عموم را مرهون اقدامات و خدمات خود خواهند ساخت.»^{۸۷}

۸۶

بازگشت ظل السلطان به ایران

علت نیامدن ظل السلطان در آن زمان به ایران معلوم نیست. اما سرانجام پنج سال بعد در بحبوحه جنگ جهانی اول تصمیم گرفت به وطن بازگردد. اما در این حرکت هم سودای حکومت در سر داشت. در چهارم ذی حجه ۱۳۳۳ خبر رسید که «ظل السلطان حمایت دولتین روس و انگلیس را خواسته، آن دو دولت می خواهند او را به اسم حاکم اصفهان به ایران بفرستند.»^{۸۸} چند ماه بعد ماجراهای جالبی برای ظل السلطان رخ داد: یکی از پسرانش، محمود میرزا یمین السلطنه، بعد از تصرف اصفهان به دست نیروهای روس، حکومت اصفهان یافت. در ۱۹ صفر ۱۳۳۴ فرزند دیگرش اکبر میرزا صارم الدوله به وزارت فواید عامه رسید، و چند ماه پس از آن عهده دار وزارت امور خارجه شد.^{۸۹} سه ماه بعد در اول جمادی الثانی ۱۳۳۴ یکی دیگر از پسرانش به نام بهرام میرزا، که با کشتی از دریای مانش می گذشت، در اثر اصابت موشک آلمانی، طعمه امواج دریا شد. همین ماجراها عزم ظل السلطان را برای آمدن به ایران راسخ کرد. اما ملاقات او با دو امپراتور روس و انگلیس تعجب برانگیز می نماید. در هشتم رجب ۱۳۳۴ پادشاه انگلستان ظل السلطان را در کاخ بوکینگهام به حضور پذیرفت و به پسرش اسماعیل میرزا

نشان فرماندهی ستاره هندوستان اهدا کرد.^{۹۰} یک ماه و نیم بعد ظل السلطان، در مسیرش به ایران، به حضور امپراتور روس رسید و یک قطعه نشان از او گرفت.^{۹۱}

ظل السلطان در ۸ رمضان ۱۳۳۴/۹ ژوئیه ۱۹۱۶ به تهران رسید و بنا به گفته منشی سفارت آلمان «برای تصدی مقامات بزرگ به ایران اعزام شده بود. اما پیشروی عشایر عثمانی از سمت غرب این نقشه را باطل ساخت و متفقین در مقام تملق از سلطان احمدشاه برآمده، قانع شدند که ظل السلطان به حکومت اصفهان منصوب گردد.»^{۹۲} آیا ظل السلطان بعد از ملاقات با امپراتور روس و انگلیس و شاید قول همکاری با آنها در جنگی که در حال جریان بود، برای تصدی مقام سلطنت به ایران آمده بود؟ اما محمدولی خان تنکابنی، نخست وزیر وقت، در این باره می گوید «اعلی حضرت احمدشاه راضی به آمدن ظل السلطان نبود و نیست. به شاه چنین حالی کرده بودند خیالات شاه زاده کج است... شاه به من اصرار داشت ظل السلطان را خواهش کنم از دولتین که به ایران نیاید، می ترسید. با سفارتین حرف زدم. اطمینان کتبی دادند ظل السلطان بدون خیال می آید و به اصفهان می رود. ولی چون امپراتورین به آن گفته اند بیاید ایران، شاه هم اجازه داد بیاید.»^{۹۳}

بالاخره در ۲۵ رمضان ۱۳۳۴/۲۶ ژوئیه ۱۹۱۶ سپهدار اعظم، رئیس الوزرا در تلگرافی به حکام ولایات مرکزی ایران ابلاغ کرد که «چون بر حسب اراده همایونی و تصویب هیئت دولت حکمرانی و فرمانفرمایی ولایات اصفهان و یزد و کاشان و گلپایگان و خوانسار و کمره و محلات به عهده حضرت مستطاب... ظل السلطان تفویض و واگذار شده است لهذا بعدها خودتان را در تحت حوزه فرمانفرمایی حضرت معظم دانسته.»^{۹۴}

ظل السلطان پیر که می خواست دوران اقتدار گذشته را در خاطره مردم اصفهان زنده کند، در بدو ورودش به شهر سعی کرد دستگاهی شاهانه فراهم آورده حتی شاگردان مغازه ها را لباس فراشی بپوشاند تا خدم و حشم اطراف کالسکه اش باشند.^{۹۵} این شکوه ساختگی ظل السلطان دیری نپایید و بالاخره به سال ۱۳۳۶/۱۸۱۸ سر پر سودا بر خاک نهاد و جسدش را برای تدفین به مشهد بردند. وی در صحن آزادی یا صحن نو حرم امام رضا (ع)، محلی که سنگ قبرش از دیده ها پنهان است به خاک سپرده شد.

پانوشتها:

۱- ظل السلطان به لرد کرزن گفته بود که پانزده روزنامه انگلیسی و نیز روزنامه های فرانسه، آلمانی و روسی را مستمراً مطالعه می کند. (لرد کرزن، ایران و قضیه ایران، ج ۱، ترجمه وحید مازندرانی، علمی فرهنگی، چ چهارم، ۱۳۷۳، ج ۱، ص

- ۵۵۰ نیز بخشهای زیادی از خاطرات او به ذکر حوادث جهانی اختصاص دارد که نشان از علاقه او به این گونه مسائل است. (خاطرات ظل السلطان (سرگذشت مسعودی)، به کوشش حسین خدیو جم، اساطیر، چ اول، ۱۳۶۸).
- ۲- راجع به دوره حکومت ظل السلطان بر اصفهان و اقدامات ذکر شده رک: رجایی، عبدالمهدی، تاریخ اجتماعی اصفهان در عصر ظل السلطان از نگاه روزنامه فرهنگ اصفهان، دانشگاه اصفهان، چاپ اول، ۱۳۸۳.
- ۳- «تا سلاطین اسلام پارلمنت نداشته باشند و سلطنتشان به قانون سلطنت اروپا نباشد و مشروطه، اگرچه ایشان بهتر از انوشیروان باشند و عادل تر، عدل شخصی به کار سلطنت نمی خورد.» (خاطرات ظل السلطان، ج ۲، ص ۵۶۲).
- ۴- ظل السلطان در یکی از سفرهای خود به بادکوبه وقتی تحرک و قیام مردم آنجا را علیه پادشاه روس دید، در خاطرات خود نوشت: «روی رعیت خیلی بد است باز شود و به این درجه فضول باشد.» (خاطرات، ج ۳، ص ۲۲).
- ۵- روزنامه ندای وطن، س اول، ش ۳۸، (۱۰ جمادی الاول ۱۳۲۵). نیز برای بررسی رابطه ظل السلطان و بزرگان شهر در دوره حکمرانی وی بر اصفهان رک: تاریخ اجتماعی اصفهان در عصر ظل السلطان.
- ۶- روزنامه الجناب، س اول، ش ۳، ۱۲ ذی قعدة ۱۳۲۴.
- ۷- روزنامه انجمن مقدس ملی اصفهان، س اول، ش ۴، ۱۲ ذی حجه ۱۳۲۴.
- ۸- همان، س اول، ش ۶، ۲۶ ذی حجه ۱۳۲۴.
- ۹- همان، س اول، ش ۷، ۴ محرم ۱۳۲۵.
- ۱۰- همان جا.
- ۱۱- ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۲، امیرکبیر، چ چهارم، ۱۳۷۱، ص ۹۷.
- ۱۲- روزنامه الجناب، س اول، ش ۱۲، ۲ صفر ۱۳۲۵.
- ۱۳- همان جا.
- ۱۴- روزنامه انجمن مقدس ملی اصفهان، س اول، ش ۱۱، ش ۲، صفر ۱۳۲۵.
- ۱۵- روزنامه الجناب، س اول، ش ۱۲، ۲ صفر ۱۳۲۵.
- ۱۶- در این زمان بنا به قول جابری انصاری طیف مخالفین ظل السلطان اینها بودند: میرزا احمد دولت آبادی، حاج میرزا سیدعلی، میرزا آقا جناب، آقا سیدمحمد حسن اسفه ای (مدرس)، آقا سیدحسن قمشه ای، سیدکاشی. این حرکت هم با سرمایه و پول حاج محمدحسین کازرونی و فرزندان بانوی عظمی (خواهر ظل السلطان) شکل گرفت. همچنین آنکه سماور در کنسولگری انگلیس نهاد میرزا حسن علی خان سراج الملک بود. اما طرفداران اندک ظل السلطان هم این اشخاص بودند: رکن الملک، آغاباشی، میرزا اسدالله وزیر (جابری انصاری، میرزا حسن خان، تاریخ اصفهان و ری و همه جهان، چاپخانه مجله خرد، چ اول، ۱۳۲۱، ص ۳۵۱).
- ۱۷- روزنامه انجمن مقدس ملی اصفهان، س اول، ش ۱۲، ۹ صفر ۱۳۲۵.
- ۱۸- روزنامه الجناب، س اول، ش ۱۲، ۲ صفر ۱۳۲۵.
- ۱۹- همان جا.
- ۲۰- روزنامه انجمن مقدس ملی اصفهان، س اول، ش ۱۲، ۹ صفر ۱۳۲۵.
- ۲۱- روزنامه مجلس، س اول، ش ۵۳، ۲۶ محرم ۱۳۲۵.
- ۲۲- همان جا.
- ۲۳- روزنامه مجلس، سال اول، ش ۵۴، ۲۸ محرم ۱۳۲۵.
- ۲۴- همان، س اول، ش ۵۵، ۳۰ محرم ۱۳۲۵.
- ۲۵- همان، س اول، ش ۶۵، ۱۹ صفر ۱۳۲۵.

- ۲۶- روزنامه الجناب، س اول، ش ۱۳، ۹ صفر ۱۳۲۵.
- ۲۷- روزنامه انجمن مقدس ملی اصفهان، س اول، ش ۱۸، ۲۱ ربیع الاول ۱۳۲۵.
- ۲۸- تاریخ اصفهان و ری و همه جهان، ص ۳۵۲.
- ۲۹- روزنامه انجمن تبریز، س اول، ش ۵۷، ۶ صفر ۱۳۲۵.
- ۳۰- همان، س اول، ش ۶۸، ۸ ربیع الاول ۱۳۲۵.
- ۳۱- روزنامه جهاد اکبر، س اول، ش ۱۷، ۱۵ جماد الاول ۱۳۲۵.
- ۳۲- همان، س اول، ش ۱۸، ۲۴ جمادی الاول ۱۳۲۵.
- ۳۳- روزنامه انجمن مقدس ملی اصفهان، س اول، ش ۲۶، ۱۸ جمادی الاول ۱۳۲۵.
- ۳۴- روزنامه جهاد اکبر، س اول، ش ۲۴، ۱۲ رجب ۱۳۲۵.
- ۳۵- همان جا.
- ۳۶- روزنامه مجلس، س اول، ش ۱۵۸، ۷ رجب ۱۳۲۵.
- ۳۷- همان جا.
- ۳۸- روزنامه جهاد اکبر، س اول، ش ۲۴، ۱۲ رجب ۱۳۲۵.
- ۳۹- روزنامه مجلس، س اول، ش ۱۶۳، ۱۴ رجب ۱۳۲۵.
- ۴۰- همان جا.
- ۴۱- خاطرات و اسناد مستشارالدوله، ج ۲، به کوشش ایرج افشار، انتشارات فردوسی و ایران و اسلام، چ اول، ۱۳۶۲، ص ۲۷. گفتنی است قسمتی از این تلگراف در روزنامه انجمن نیز آمده است.
- ۴۲- روزنامه انجمن مقدس ملی اصفهان، س اول، ش ۳۴، ۱۵ رجب ۱۳۲۵.
- ۴۳- همان، س اول، ش ۳۵، ۲۲ رجب ۱۳۲۵.
- ۴۴- تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۲، ص ۱۲۴.
- ۴۵- روزنامه مجلس، س اول، ش ۱۸۹، ۲۷ شعبان ۱۳۲۵.
- ۴۶- همان، س اول، ش ۲۰۰، ۲۵ رمضان ۱۳۲۵.
- ۴۷- کتاب نارنجی، ج ۱ (ظل السلطان و محمدعلی شاه رودر رو)، ترجمه حسین قاسمیان، نشر پرواز، چ اول، ۱۳۶۲، ص ۱۱۸. گفتنی است در روز ۶ محرم مجلس چهار عضو جدید پذیرفت که ظل السلطان در میان آنان نبود. نیز بنا بر خبر روزنامه مجلس در روز ۸ محرم ۱۳۲۶ مجلس جلسه‌ای علنی نداشت.
- ۴۸- روزنامه انجمن مقدس ملی اصفهان، س اول، ش ۴۰، ۶ ذی حجه ۱۳۲۵.
- ۴۹- حیات یحیی، خاطرات یحیی دولت آبادی، ج ۲، عطار و فردوسی، چ ششم، ۱۳۷۱، ص ۱۵۵.
- ۵۰- کتاب نارنجی، ج ۱، ص ۸۷.
- ۵۱- حیات یحیی، ج ۲، ص ۱۷۸.
- ۵۲- روزنامه ندای وطن، س اول، ش ۷۴، ۲۸ شعبان ۱۳۲۵.
- ۵۳- همان، س اول، ش ۹۷، ۲۷ رمضان ۱۳۲۵.
- ۵۴- روزنامه کوکب دری، محل نشر تهران، مدیر ناظم الاسلام کرمانی، س سوم، ش ۳۴، ۱۴ ذی قعدة ۱۳۲۵.
- ۵۵- روزنامه تمدن، محل نشر تهران، مدیر مدبر الممالک هرنیدی، س اول، ش ۳۷، ۲۰ شعبان ۱۳۲۵.
- ۵۶- همان، س اول، ش ۴۱، ۲۳ رمضان ۱۳۲۵.
- ۵۷- همان جا. از خصایص ظل السلطان بود که باروشن‌فکران روزگار خود مرادوده داشت و گاه از آنها حمایت مالی می‌کرد.

انگیزه او چه بود؟ جای سخن دارد. وی سیدجمال الدین اسدآبادی را برانگیخت که نزد پادشاه روس رفته و از او بخواهد ظل السلطان ولیعهد شود. (بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران، زوار، چاپ اول ۱۳۴۷، ج ۴، ص ۹۲). حاجی شیخ هادی نجم آبادی را «دوست» خود گفته و با او مراد داشته است (خاطرات ظل السلطان، ج ۲، ص ۶۷۸). میرزا ملکم خان را چنین توصیف کرده است «این شخص فیلسوف اول و معلم اول است. خالی از اغراق به عقیده من مثل ارسطو و افلاطون است» (اصیل، حجت الله، زندگی و اندیشه میرزا ملکم خان، نشر نی، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۱۲۴). آشنایی او با ملکم از آنجا ریشه می گرفت که ظل السلطان نزد پدر وی، میرزا یعقوب خان، فرانسه درس خوانده بود (خاطرات ظل السلطان، ج ۲، ۴۶۹). ظل السلطان ایجاد فراموش خانه توسط ملکم را بدان سبب ذکر کرده تا «شاید مردم برادر و برابر و خیر خواه یکدیگر بشوند» (همان، ص ۴۶۹). پس از آن راجع به ملکم می آورد «در مدتی که به طهران بود کمال ارتباط را با من داشت» (همان، ص ۴۷۰). این رابطه به اقدام مشترک نیز رسید. به نوشته ظل السلطان به همراهی ملکم و دو نفر دیگر نزد شاه رفته و او را به اصلاحات ترغیب کرده اند و چون بر شاه گران آمد او را از حکومت عزل و ملکم را آواره کرده بود (همان، ص ۷-۶۶۵). هر چه بود ملکم در اواخر عمر جزو نظام حکومتی ایران و سفیر کبیر ایران در ایتالیا بود. این نامه به ظل السلطان نشان می دهد که علی رغم نظر بعضی پژوهشگران، ملکم پس از انقلاب مشروطیت سکوت اختیار نکرده بود (ر.ک: زندگی و اندیشه میرزا ملکم خان، ص ۶۰).

۵۸- روزنامه یومیه صبح صادق، محل نشر تهران، مدیر مرتضی قلی خان مؤیدالممالک، س اول، ش ۲۶، ۲۰۴ ذی قعدة ۱۳۲۵.

۵۹- روزنامه مجلس، س دوم، ش ۴، ۵ ذی قعدة ۱۳۲۵.

۶۰- همان، س دوم، ش ۷۸، ۱۷ صفر ۱۳۲۶.

۶۱- روزنامه انجمن مقدس ملی اصفهان، س دوم، ش ۱۶، ۲ ربیع الاول ۱۳۲۶.

۶۲- همان، س دوم، ش ۱۷، ۹ ربیع الاول ۱۳۲۶.

۶۳- روزنامه مجلس، س دوم، ش ۱۳۰، ۲۳ ربیع الثانی ۱۳۲۶.

۶۴- همان، س دوم، ش ۱۵۱، ۱۸ جمادی الاول ۱۳۲۶.

۶۵- بمباران مجلس شورای ملی (خاطرات ن. پ مامونتف)، به اهتمام همایون شهیدی، ترجمه شرف الدین قهرمان، انتشارات اشکان، چاپ اول، ۱۳۶۳، ص ۱۹۱.

۶۶- روزنامه انجمن مقدس ملی اصفهان، س دوم، ش ۶، ۲ ذی حجه ۱۳۲۵.

۶۷- تاریخ مشروطه ایران به روایت اسناد وزارت امور خارجه انگلیس (کتاب آبی)، به اهتمام رحیم رضازاده ملک، مازیار و معین، ج اول، ۱۳۷۷، ص ۹۰/نامه از پترزبورگ به تاریخ ۱۵ ژانویه ۱۹۰۸ برابر با ۱۰ ذی حجه ۱۳۲۵.

۶۸- روزنامه انجمن مقدس ولایتی اصفهان، س دوم، ش ۲۷، ۲۰ جمادی الاول ۱۳۲۶.

۶۹- همان جا.

۷۰- همان، س دوم، ش ۲۸، ۲۷ جمادی الاول ۱۳۲۶.

۷۱- همان جا.

۷۲- همان، س دوم، ش ۲۸، ۲۷ جمادی الاول ۱۳۲۶.

۷۳- کتاب نارنجی، ج ۱، ص ۲۴۰/به تاریخ ۲ جمادی الثانی ۱۳۲۶.

۷۴- تاریخ استقرار مشروطیت در ایران (مستخرجه از روی اسناد محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس)، به کوشش حسن معاصر، ابن سینا، ج اول، ۱۳۵۳، ص ۱۱۷۳/ نامه از کارترایت به ادواردگری به تاریخ ۱۲ ژوئیه ۱۹۰۹/ ۲۳ جمادی الثانی ۱۳۲۷.

سرگذشت ظل السلطان پس از مشروطیت

- ۷۵- تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، ص ۱۱۷۵ / نامه مستر اوربرین به سرادوار گری به تاریخ ۱۵ ژوئیه ۱۹۰۹/۲۶ جمادی الثانی ۱۳۲۷.
- ۷۶- کتاب نارنجی، ج ۲، به کوشش احمد بشیری، نشر نور، چ اول، ۱۳۶۶، ص ۲۴.
- ۷۷- همان جا.
- ۷۸- همان، ص ۵۲.
- ۷۹- همان، ص ۸۲.
- ۸۰- همان، ص ۲۰۹.
- ۸۱- اوراق تازه یاب مشروطیت و نقش تقی زاده، به کوشش ایرج افشار، انتشارات جاویدان، چاپ اول، ۱۳۵۹، بخش هفتم، ص ۱۶۹ به بعد. در یکی از آن تلگرافها ظل السلطان به روزنامه ایران نو نوشت: «می دانم این سیصد هزار تومان را که ملت محترم عزیزم از من خواستند با کمال میل قلبی و افتخار که شایسته توجه این ملت غیور محترم شدم، قسط اول آن که یکصد هزار تومان باشد نقد پرداختم و باقی آن را هم ان شاء الله به خواست خداوند و توجه امام زمان «روحی و جانی فدا» به اقساط می پردازم. چون امروز از وجود من برای ملت و دولت خدمتی ساخته نیست، نمی خواهم هم وطنان من مواجب بی جهت من بدهند، مبلغ دوازده هزار تومان مواجب شخصی من است که به انجمن معارف و مدارس و مریض خانه گیلان تقدیم کردم و اسم او را خیرات مسعودی نام نهادم.» (پیشین، ص ۱۸۹).
- ۸۲- روزنامه انجمن اصفهان، س سوم، شم ۴۱، ۶ محرم ۱۳۲۸.
- ۸۳- در این باره ر.ک: «ظل السلطان و خاندان او از نگاه روزنامه های عصر مشروطیت اصفهان»، «عبدالمهدی رجایی، فصل نامه فرهنگ اصفهان، شم ۲۷/۲۸، (بهار و تابستان ۱۳۸۳).
- ۸۴- روزنامه جبل المئین کلکته، س ۱۷، شم ۲۴، ۶ ذی حجه ۱۳۲۷.
- ۸۵- روزنامه مجلس، س سوم، شم ۵۰، ۷ ذی حجه ۱۳۲۷.
- ۸۶- تاریخ مشروطه ایران به روایت...، ص ۳۷۹ / نامه بارکلی به ادوارد گری به تاریخ ۳۰ نوامبر ۱۹۱۰/۲۷ شوال ۱۳۲۸.
- ۸۷- روزنامه برق، محل نشر تهران، مدیر سیدضیاءالدین طباطبایی، شم ۶، ۳۰ شوال ۱۳۲۸.
- ۸۸- ایران در جنگ بزرگ، ص ۲۲۵.
- ۸۹- همان، صص ۲۷۶ و ۳۲۸.
- ۹۰- همان، ص ۳۴۹.
- ۹۱- همان، ص ۳۵۵.
- ۹۲- همان جا.
- ۹۳- «بازگشت ظل السلطان...»، خاطرات محمدولی خان تنکابنی، خاطرات و اسناد، سیف الله وحید نیا، انتشارات وحید، چ اول، ۱۳۶۴، ص ۳۳.
- ۹۴- ایران در جنگ بزرگ، ص ۳۶۱.
- ۹۵- مهدوی، معزالدین، داستان هایی از پنجاه سال، بی جا، چ اول، ۱۳۴۸، ص ۲۶.